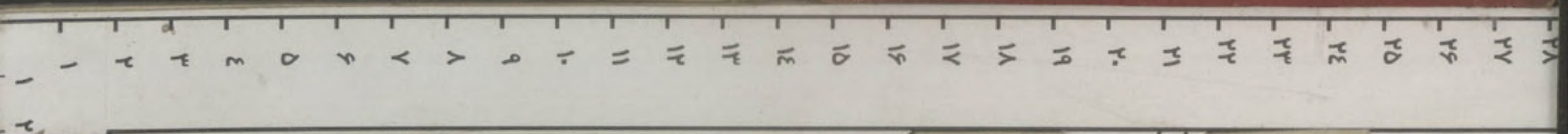
لا جال آورده میشود اصول و ترکیب و کرسی
و صعود و تشمیر و نزول و ارسال قال النبی الوصیتی
علی عم اعلم ان الخط مخفی فی تعلیم الاستاد و قوامه فی
کثرة المشق و ترکیب المرکبات و بقاؤه علی المسلم فی
ترک المنهیات و محافظة الصلوة و اصله فی معرفة
المفردات و المرکبات پس اول مفردات را بیان
کنیم بعد از آن در مرکبات نمائیم بدانکه اصل نقطه است
از بهر آنکه هر گاه دو نقطه بهم پیوستی خط میشود
بدین سبب حد حروف مفردات را بنقطه بیان
خواهیم کرد بیان الف بدانکه الف مخفی هشت نقطه



و تا ده و تا بود
اما اگر زیاده
کنند از اصول
خارج بود اما
ثلث هشت نقطه



ل اجمال آورده مبین مفرد اصول و ترکیب و کرسی
صعود و تسطیر و نزول و ارسال قال النبی الوصیتی
علی عم اعلم ان الخط مخفی فی تعلیم الاستاد و قوامه فی
کثرة المشق و ترکیب المرکبات و بقاؤه علی المسلم فی
ترک المنهیات و محافظة الصلوة و اصله فی معرفة
المفردات والمرکبات پس اول مفردات را بیان
کنیم بعد از آن در مرکبات نمائیم بدانکه اصل نقطه است
از بهر آنکه هر کاه که دو نقطه بهم پیوستی خط میشود
بدین سبب حد حروف مفردات را بنقطه بیان
خواهیم کرد بیان الف بدانکه الف محقق هشت نقطه
و تا نه روا بود
اما اگر زیاده
کنند از اصول
خارج بود اما
ثلث هفت نقطه

استاد هشت نیز جایز داشته اما گفته اند در
کشیدن الف باید که سه حرکت باشد و آن حفظ
زیرا که ایشان گردش قلم را حرکت دانسته اند پس حرکت
و گردش قلم در قلم راندن واقع میشود نه در الف از
بهر آنکه چون الف در کاغذ کشیدی هیچ حرکت از الف
احساس نتوان کرد اما در حالت کشیدن این حرکت
در قلم راندن ظاهر میشود از بهر آنکه چون قلم بر کاغذ
نهادی که الف کشی باید که قط تمام بر کاغذ نهاده باشی
و چهار دانگ تمام قلم بکشی بعد از آن قلم را در کشیدن
بحرف کرهان چنانکه دو دانگ قلم بر کاغذ بیش نباشد
قیاسا بعد از آن تا آخر الف بیش از دو دانگ قلم
بر کاغذ نباشد و حرکات که در الف میگویند این بود
که ذکر کرده شد بیان با سر با ب
میباید که یک نقطه طولانی ب
باشد و قدش میباید که شش نقطه طولانی باشد و تا

حروف باید که بقدر دو نقطه باشد اما اگر در اول ترکیب
میم واقع شود بعد از او الف
یا دال یا کاف یا ها فاصله میان
میم و این حروف بقدر سه نقطه
باشد الا وقتی که سر میم مدور باشد و اگر سر میم مرفوع باشد
و بعد از میم الف یا دال یا واو باشد
بیاض بقدر دو نقطه باشد که میان
میم و این حروف مذکوره باشد و اگر سر میم مثلث باشد
و بعد از او یا باشد یا دال یا را مصمر و اگر بعد از او میم مثلث باشد
و مدور و
جیم نیز هم
بدین صورت
میم مثلث و
مدور واقع
شود و اما اگر در اول دو حرف مرکب ها واقع شود و بعد
از او الف باشد یا دال یا کاف یا لام یا ها فاصله میان ها

واین حروف بعقد و سه نقطه
باشد واگر بعد او یا باشد
نقطه بعد از سین باشد
و باقی حروف که بعد از
ها باشد بدین قاعده که
بیشتر گفته شد قیاس کن
اما حکم با جنانست که در باب گفته شد در آنکه حروف
بحسب وضع واضع مختلف میشود و هر یک اسم خود دارند
اما الف یکنوع بیش نیست بدان سبب که نام بیش ندارد اما با سه
نوع بود
مرسل و مضمر و باسمه اما جیم دو حکم دارد یکی بحسب سر جیم
و یکی بحسب دایره و سر جیم مفتوح بود و محقق و ملحق دو نوع
بود مثلث
طولانی و محقق
مدور و محفوظ
و انرا غنچه

گویند و نیز
مبکانی نیز
خوانند و دایره جیم دو نوع بود مرسل و مفتوح و مدور
اما دال دو نوعست
هم در مفرد و هم در مرکب
چنانکه با آینست که
سمی داده ما ارسال کرده
اند و را سه نوع بود
مرفوع مقنع و سین
نیز سه نوع بود مرسل و
مدور و آنچه سر سین را ارسال کرده اند هم در مفرد و هم
در مرکب و صاد دو نوع
بود مرسل و مدور و
این اختلاف در دایره صاد است نه در صاد و طا یک
نوع بیش نیست چه در مفرد و چه در مرکب و عین بر هفت
است اول در مفرد همان یکنوع که گفته شد و دایره جیم دارد در مرکب

ششم نوع است اول
نعلی وان وقتی باشد
که بعد از والف باشد یا دال یا حرفی که بعد د و نقطه مرتفع شود
دوم صادی وان زمانی بود
که بعد او میم یا یا سین
یا دیا قاف یا میم یا [illegible]
سیم مجر وان [illegible] است
در لفظ [illegible] حرفی که بعد از عین یک نقطه مرتفع شود
چهارم [illegible]
وان عین [illegible] است
که بعد از الف واقع شود [illegible] از الف متصل بود بحرفی که پیش از وست
پنجم [illegible] ان عین صادی باشد که متصل شده باشد
موصوف بصفت مذکور
ششم عین معقود وان عینی
بود که در کلمه بیان یا در لحن
واقع شود وفا سه نوع بود دو نوع در مفرد وان مرسل است

باید بود و نوع دیگر انچه در ترکیب واقع شود
وحکم قاف همان حکم فاست کاف چهار نوعست اول مفرد
و در ترکیب
مسطح و
نحنی و
دالی ولام سه نوع است در مفرد مرسل و مدور و [illegible] و در
ترکیب یک نوع
بیش نیست
و میم مفرد دو
نوع است یکی مدور و [illegible] و یکی مثلث مرفوع و میم ترکیب
خالی نیست که یا اول واقع شده باشد سه نوع بود مدور و
و مثلث
و مرفوع
و اگر در وسط واقع شده باشد دو نوع بود مفتوح و مطموس
و اگر در آخر واقع شده باشد
مفتوح بود و مطموس اما مفتوح

مرسل باشد و ممدود می باید در
اینجا و مطموس باید و بی نقط یا
پس میم بر چهار نوع بود و نون
سه نوع بود در مفرد مرسل
و ممدود و یکی در مرکب و ها در مفرد یک نوع است و آن را مثلث
گویند
و در مرکب خالی نیست که در اول واقع شده باشد
یا در وسط یا در آخر اول
دالی و اذن الفرسی مطموس
و در وسط دالی باشد ...
صادین بود وقتی که بعد از
اولام بود و مجیبی نیز بود و اگر بعد از لام بود و اذن الفرسی و
مطموس فم الحوت و اگر در آخر بود ملحق
باشد و مرسل و واو دو نوع باشد مرسل و ممدود و لام الف
نیز دو نوع است مفرد چنانکه ذکر کرده شد
و مرکب چنانکه آید یا نیز دو نوع است
مفرد و آن دو نوع بود مرسل و ممدود و مرکب چنانکه هست

و این را مرسل خوانند

یای راکب

را باشد یا صاد یا طا یا
قاف یا میم یا واو و فاصله
میان این حروف بقدر
دو نقطه باشد و اگر
مجاز یا باشد هیچ فاصله میان او و یای مفرد نباشد اما
اگر چنانچه در اول دو حرف که با هم ترکیب کرده اند صاد
باشد خالی نیست الف
باشد یا لام یا ها یا کاف
مفرد فاصله میان هر دو
و این فاصله نیز باشد
در همه انواع بدان نوع که ذکر کرده شد اما اگر چنانچه در اول
ترکیب مفرد طا
باشد بعد طا
الف باشد یا
دال یا کاف مفرد
یا ها فاصله میان

طح طح

این حروف بقدر دو نقطه باشد
واگر بعد از طا جیم یا یای مفرد باشد
باید که بقدر دو نقطه و نیم باشد
اما اگر چنانچه در اول دو حرف
مرکب فا باشد بعد ازان الف باشد یا دال یا را، مرسل و مدور
یا سین یا کاف یا لام

هد هر هس

یا ها یا یا یا صن یان
حروف سر فا و این حروف

فج فه

بقدر نیم نقطه جایز دارد
اما اگر بعد از فا جیم باشد

فک فل فد

یا یا بقدر یکنقطه و نیم از سر فا بگذرد و بعد ازان جیم سازد

فح فج

وحکم قاف بعینه همان حکم
فاست و مخالفت بسبب
کردن واقع میشود که کردن
فا یک نقطه است و کردن
قاف دو نقطه و در هم

ا ب بب حم حر حد د
مفرد · بانمره · مرسل · ثمره دار · مفرد

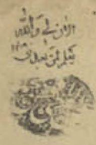
ید یلر ر ر ر س س
مرکب · مرسل · مرسل · مرفوع · مضمر · قوی · مدور

ص ص عا عر عر نعا عا عر
قوی · مدور · نعلی · صادی · مجر · فم الاسد · فم الثعبان

ا ع ىقف ف ىقو و
فم العقلب · مرکب · مرسل · مرکب · مدور · مرسل · مدور

ک کنکل ل ل م م مرمر
مسطح · منحنی · دالی · مرکب · مرسل · مدور · مدور · مرسل

م ىمد ن ن و و
مثلث · مشرح · مدور · مرسل · مدور



چهار ورق منتخب از آداب الخط

از یاقوت و غیره

آداب المشق منظوم

از مجنون هروی

رساله دیگر در تعلیم اصول الخط

از عبدالله صیرفی

شاگرد یاقوت

رساله دیگر

در بیان اصول الخطوط

با امثله بخط استاد



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی محمد وآله اجمعین کتبه الفقیر
المستغفر من ذنبه المفتقر الی رحمة ربه
صدر الکاتب متجانس تالیفات
المتقدمین یاقوت المستعصمی وغیره
باخصر عبارة هذا المختصر المفید فی
تعلیم قواعد الخط تذکرة للطالب المستفید
رحم الله لمن دعا له بالخیر والرحمة والغفران

باب معرفة الخطوط واسمائها

اما بعد بدانکه خط بشش قسم منقسم
میشود محقق وریحان وثلث ونسخ و
توقیع ورقاع محقق را دانکی ونیم دور
وچهار دانک ونیم سطح ثلث را دو دانک
دورست وبدان سبب او را ثلث گویند

ونیز گفته اند ثلث خطاست زیرا که نسخ
تابع اوست وریحان تابع محقق ورقاع
نسخ تابع توقیع است چنانچه هر یک از
تابع ومتبوع ثلثی شوند وهر یک را نامی نهاده
اند از یکدیگر ممتاز شوند توقیع نصف
وی دورست ورقاع برهمین سبیل
وبدانکه حسن خط بکثرت مشق وبار
شا داستاد وترک معاصی حاصل
میشود چنانکه شافعی گوید شکوت
الی وکیع سوء حفظی فاوصانی الی ترک
المعاصی وقال العلم فضل من الله وفضل
الله لا یعطی العاصی

باب

بدانکه
طریق خط دانستن بطریق قبلة الکتاب
جمال الدین یاقوت المستعصمی علیه
الرحمة والغفران موقوف است

بدانستن انکه حرفی چند نقطات
بدانکه بیان کرده اند که الف
محقق هشت نقطه است و نه نیز جایز
والف ثلث هفت نقطه است و تا هشت
نیز جایز است ا
وسر با یک نقطه
طولانی باید و قد
آن شش نقطه و تا هفت
هشت نیز جایز
است ب اشمرم
وسر جیم پنج نقطه
است و شش نیز جایز است و دایره
جیم چون نصف تخم مرغ باید و طول بقدر
قامت الف و اتصال سر جیم با دایره دو
دانگ و تا نیمه نیز جایز است
ج
و دال ضلع بالا پنج
نقطه و ضلع زیرین
بنیم نقطه بالا دارتر د

[illegible] و خر را سه نقطه باید و
[illegible] یدون ان دو مثل آن
[illegible] چنانچه شش نقطه باشد
اگر امر سل باشد و از این شش نقطه خارج
باشد باریکی هم و اگر چنانچه مدور باشد
بدین راپنج نقطه باید بغیر شمرم
وسر دندانه سین یک نقطه باید و بیاض
یک نقطه و بیاض دندانه دوم یک نقطه
و نیم و خط دندانه سیوم سین تا حد دایره
سه نقطه و از دایره تا بحد شمرم شش نقطه
س
وصاد چهار دانک میل
بالا کند و دو دانک
بند و مسل بزیر کند و زیر صاد بکشد
و بیاض صاد دو نقطه و دایره مثل دایره
سین ص و الف طا شش

نقطه باید و باید که اعتماد بر جانب
راست کرده باشند و سر طا نیمه میل
ببالا کند و نیمهٔ بتد و نیم میل زیر کرده
باشد و باید که خط زیر طا یک نقطه و نیم
بگذرد و بیاض وی کمتر از بیاض صاد
باشد و باستر نسبت کرده اند
ط وسر عین مرکب است از سه ضلع
اول مانند هلال ضلع دوم بقدر
سر ا ضلع سیوم مثل اول در قد
یک نقطه گذشته ع
وسر فا مثلث مدور باید و بیاض
سر فا را نسبت بجیم کرده اند
و گردن او یک نقطه و بیش
او بقدر با ف وسر قاف
مثل سر فا و گردن او دو نقطه ق

وسر کاف چهار نقطه باید و طولش
هشت نقطه زیر کاف سه نقطه از
سر کاف بگذرد و بیاض میان کاف
دو نقطه و بیاض سر کاف یک نقطه
از بیاض سر کاف زیاده تر باید
ک وقامت لام
هشت نقطه است و دایره لام در محقق
مثل یا است و در ثلث مثل نون مثاله
ل ل وسر میم مثل سر فا
اگر مرسل باشد
و اگر غیر مرسل
است مثلث م م
وسر نون سه نقطه باید ن
و ها مرکب است از سه خط اول مثل سر را

خط دوم دو نقطه و نیم خط سیوم
چهار نقطه چنانکه خط سیوم یک نقطه
و نیم از محل تقاطع بگذرد د وسر
واو مثل سر فا باشد و بدن وی خواه
مدوّر باشد و خواه مرسل را است
و و و لا الف مرکب
از سه خط اوّل
مثل الف و خط دوم دو نقطه و نیم
و خط سیوم نه نقطه زیاده نیز جایز است
لا و یا مرکب است از سه خط خط اول
مثل سر کاف است یک نقطه کمتر و خط دوم
مثل سر واو است و خط سیوم دایر است
چون دایرهٔ سین و امثال آن ی باب
حروف بحسب هیات مختلف میشود
نامیست اما الف را یک نامست بی قید

امام دو جهان احمد [illegible] | [illegible] شاه خوان
[illegible] | [illegible] مصطفی معراج او شد

در سبب نظم کتاب و [illegible] ترتیب این ابواب

[illegible] خط خوبان [illegible] | سوادش مشک و خالش عنبر آمیز
[illegible] | که [illegible] از عبارش
[illegible] | [illegible] سواد سوره نور
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] در خورده دانا
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

درین ره آنکه عبدالله نامست | ز روی فضل یاقوتش غلامست

خیالش در حروف الف زد خامه | بود یاقوت را آزاد نامه

ولی نعمت ازین کار ای نوال | برادر شیخ او شد حوال

نه چون او در نکوخوئی فرشته | نه از خوبی در جهان نقش نبشته

ز تعلیم وی این مقدار استاد | بود یا نه وی یوسف خط داد

محقق شد که نقش نیشتار | بود در کار نسخ وی عیار

بنسخ اهل خط هنگام تحریر | قلم رانش چو قدریست بر تیر

چو از بهر کتابت خامه برکرد | خطا یاقوت را زیر و زبر کرد

ز تصنیف کتبها بس شنیدیم | چو خط را همچو خطش ندیدیم

نهم گر زانکه این عقد جواهر | بریزد ناگهم از درج خاطر

بنظم این جواهر عزم کردم | بنوعی نیت خود جزم کردم

بصحرای تفکر رو نهادم | بدریایی پر از دُر اوفتادم

وز آن دریا چو غواصان نشستم | بسی درهای معنی داد دستم

دوا نه خامه سوزن وش کشیدم | چو در در رشته نظمش کشیدم

کنون شش جهت را در کشادم | رموز شش قلم را شرح دادم

بثلث و توقیع و محقق | بتوفیق خدا گشتیم موفق

چو تعلیم شش خط کرده معلوم | سه خط دیگر از وی گشت مفهوم

هم از ریحان که گفتیم در محقق | خط ریحانی همان نوع است مطلق

ز خط ثلث اگر یابی نشانه | سواد اصطلاح نسخ دانه

بتوقیع چو عبرت که شناخت است | همین اصطلاحات رقاع است

چو از رسم خطش تاریخ دادم | از آن شش نام رسم الخط نهادم

در آن تاریک شب خضر جوانم | بجویم چشمه آب حیاتم

چو مضراب قلم را باز کردم | بگونه گونی نواها ساز کردم

بچنگم کاغذ مسطر کشیده | چو قانون آه و افغان برکشیده

چو این ساز و نوا از وی شنیدم | برسم خط عیش شش کشیدم

تمامش ساختم بر نام شاهی | که قدرش زوست از ماه تا بماهی

[illegible] دولت شاه ظل الله [illegible]

خدیو بر سریر پادشاهی | خدیوی هم سپاهی هم پناهی

قضا روزی که ایجاد قلم کرد | مثال نامه شاهی رقم کرد

بصورت لاله باغ الهی | بسیرت گوهر دریای شاهی

رقم بر جهت تابان و انور | سپهر سلطنت سلطان مظفر
بر آن نسخ شاهان کمات [illegible] | نوشتش چو الف نقطه چو [illegible]
بود قوس قزح این چرخ [illegible] | هلال چند چو [illegible] ترکش او
کند با [illegible] چرخ کهسار | [illegible] تش چو نقطه دال
نهالی تازه از باغ جوانی | گلی از گلبن [illegible] خوانی
ز بستان کرم آزاده سروی | ز گلزار ارم رعنا تذروی
ز شاهی بر سر اخوان مظفر | مجموع آمده [illegible] تاج و زیور
گهر چین مهر سوزان خوش برآمد | ز برخش [illegible] ترکش برآمد
گل بستان دولت [illegible] | سپهر سلطنت را آفتابه
بیا مجنون در انصاف بگشا | [illegible] بیرون [illegible]
ثنای او [illegible] | فراز آن ز جای [illegible] کمند بست
[illegible] گستاخ | کمند گفتگو [illegible]
صفات او ز مقدور زبان است | چه هر وصفی که گویم بیش از آن است
چو عاجز گشتم از مدح و ثنایش | سخن را ختم سازم بر دعایش
خداوندا بذات بی مثالت | بحق وحدت جاه و جلالت

[illegible]

تفنگ [illegible] | که نو شکل [illegible] نقش [illegible]
بنزد کیانی درگاه [illegible] | [illegible] اقبال و [illegible]
که دارش بر فراز تخت شاهی | که گیرد از سفیدی تا سیاهی

در صفت سیاهی [illegible] و معرفت [illegible]

اگر خواهی که [illegible] سیاهی | بگویم با تو تحقیقش کماهی
سیاهی نزد ما نیکوتر است | که اندر دیده [illegible]
ولیکن چنین [illegible] دیده باید | که در تحقیق [illegible] پیدا نیاید

در [illegible] سیاهی [illegible]

چنین گفت [illegible] | که انوار سیاهی [illegible]
نخستین [illegible] | ولی [illegible]
سیم [illegible] سیاهی [illegible] | ولی [illegible]
بود [illegible] صبح خوش رنگ | ولی با [illegible]
سیاهی چنین [illegible] | ز [illegible] لطیفش [illegible]

در صفت [illegible]

ولی باید بهر [illegible] | [illegible]

بشوید پاک دوات و لیقه اش را / که از وی پاک سازد خط خوش را

ولیکن کاتبان را در برابر / دو سه باید دوات ای پاک منظر

ز بهر آنکه گر پیوسته خواهی / کتابت راندن از یک سیاهی

ضرورت چون کتابت گشت بسیار / سیاهی را شود غلظت پدیدار

برای دفع او بر قول اصحاب / بباید ریخت در وی اندکی آب

ولیکن آب چون در وی چکانی / الا تا ساعتی ننوشتی که توانی

ضرورت گر چنان باید نمودن / دواتی دیگر آید پیش دیدن

چو این را وقت غلظت پیش / سیاهی دگر آسوده هیچ

در آن یک نیز باید ریخت آب / وز آن یک کردن آغاز کتابت

در صفت کاغذ

اگر خواهی تو از کاغذ معانی / که تو چون کاغذ خشک بدانی

کمالش آن بود کاغذ به پیدار / سفید و نرم و برابر صاف و هموار

در صفت قلم

قلم باید که نبود پر خم و تاب / نه غورش خشک و نه کهنه است و نه آب

برون سرخ و سفید و سخت و یکسان / چنین گفته استادان پیشین

در بیان قلم تراشیدن و قط زدن

اگر خواهی که بتراشی قلم را / بگویم با تو یکسر بیش و کم را

قد نوک قلم را آنچه باید / که قدر نیم انگشتی نماید

تهی کن هر دو پهلوی قلم را / که ماهی دم نماید نزد دانا

ولیکن جانب انسیش باید / که آن نازکتر از وحشی نماید

نه قائم و نه محرف باشدش قط / بلی خیر الامور افتاده اوسط

در بیان اوقات کتابت

بهنگام کتابت به ز دوری / نهایت معتدل باید هوایی

برای آنکه بیشک در هوا گرم / ز گرمی خشک گردد کاغذ نرم

سیاهی را شود غلظت فزونتر / شود خط ریش و انگشتان ز غم

وگر دارد هوا سردی بسیار / ز کاغذ تا شود تری پدیدار

سیاهی هم زیاده یخ شود چو / کتابت نیز از کاغذ گریزد

به تابستان نکو هیچ نیابی / زمستان لیک وقت چاشتگاهی

در شرایط محل کتابت

ولیکن خانه را خلوت باید / که از هر جا به سود تا گشاید

بسا چو مصحف انگور چند | که در چشم ترنج نشیند
وقف نیز در این نیک بسط | چونه بهتر است از کاریه دیگر
ولی در آن نقطه بسیار آنی | هنوز یک در خط بنشستنی

در بیان آنکه خط از نقطه است

بدان ای در خط افضل کامل | که خط از نقطه خود هست حاصل
چو دانستی که اصل خط چه چیزست | بداند هر که او را عقل و تمیزست
که در خط نقطه ضرورت باشد | چو اندر شعر اوزان فعول و تفاعیل
بیا محض قلم که هر نقشان کنند | نقاط و وزن هر حرف بیان کن

در بیان الف

الف را در محقق ای خردمند | محقق هشت نقطه دید هر چند
ولی در خط ثلث این بیت بنیاد | رقم بر الف نقطه کرد استاد
تو توقیع و رقاع شش نقطه باید | درین شش نقطه چیزی کم نباید
چو حد هر الف کردیم مفهوم | که هر یک نقطه چند است معلوم
بسی که در خط هر کس که دیدی | به بسیاری الف زین بر شنیدی
اگر چه حرف و نقط نیست اما | کند چون پاره او حکم دانا

و گر در نسخ بر نقطه نیز باشد | ز نقصان و خلل حرفی نباشد
رقاع گرچه در این را خوب است | توان گفتش که از خط با اصول است

[illegible]

در بیان حرف ب

خط اول ز باء یک نقطه باید | نشیب از پنج نقطه کم نباید

نهادند ار که خواهی حرف تا | ولی تعلیم به پیش که دانا

در بیان حرف جیم

خط اول ز باء این حرف جیم | مسلم پنج نقطه داده تعلیم
و لیکن از او در محقق | ز شش نقطه زیادت نیست مطلق
چنان باید نمودن حلقه جیم | که گویی مانده است از بیضه نیم
چنین انداز دامنش فراتر | که سازی با سر جیمش برابر
بیان حلقه جیم [illegible] | چنان باید که باشد [illegible]

[illegible]

ولیا در خط توقیع ار نویسند | در آن جیم چنان قد بنویسند
درآوا ازبرای افسر جیم | حلی کش منحنی بکشد و نیم
چنان هم ساز خط منحنی را | که گر خواهی کشی از نقطه باید
بنزد دیده هر پاک دیده | بقدر نقطه ای هر خمیده
ولیکن هم درین خط افسر جیم | مسلم پنج نقطه دارد تعلیم
کمان آورش باید مقابل | محقق را میان خط اول
بران خط اتصال حلقه جیم | بقدر نقطه وا زین تعلیم
رد اماتی وی را ان نکو فال | عیان کرد احوال دال

بر حیوال [?]

در بیان حرف دال [?]

نوعی الا که باید نیاید [?] | کنیم بعون روشن بیاید [?]
که خط اول ز دال محقق | برون از پنج نقطه نیست مطلق
ولی در خط ثلث نقطه چار است | ز استاد این خبر بیاد کار است [?]
بهر تقدیر خط آورین را | فزون کن از نقطه از خط باد [?]
در اول سینه اش ساز خط آن | ز نسخ نقطه تمام خط آخر [?]
چنان بر رو خط دال باید | که مقدار خط اول نماید

بر حیوال [?]

سر دال محقق نزد استاد | سه نقطه باید بر پا کرده بنیاد
نشستی شش نقطه باید عیان | ولیکن دامنش اباید درخت [?]
چنان دامنش سر دو شش باشد [?] | که آنجا نقطه و نیم تر اید [?]

بر حیوال [?]

بخط ثلث بالای را | بود چو نقطه و نیم از نکو را [?]
تمام خامه را اول بر و مان [?] | پس آنگه آورش باید کمان [?]

چنین دادم ز استاد کهن یاد — که قدر نقطه جیم باید شش داد
عدد از پنج نقطه کمتر شش تیز — مدور کن که در خط این عزیز

[illegible]

دلیل در خط توقیع از یقین بیخ — شمار دایره را خیز چو بیخ
مدور کردنش باید چنین ساخت — کز آن کردن سر عالم تحریر ساخت

[illegible]

ض

مدور دانه ...ش از نکو فن — بقدر نقطه باید نهادن
بیاض اولین دندانه سیاهی — بقدر نقطه کردند تعیین
بیاض آخرین نزد محقق — همین یک نقطه و نیم است لایق
چنان دندانه تند و تیز باید — که گر خیزد ازو آتش خوانند شاید
چنین خیز سافلی دندانه ظاهر — بوسه پیوند کشش نیز در آخر

در بیان [illegible]

ص

[illegible]

بیان از جاهل دیگر آیینی — که گر خواهی کشیدن اول شین
شمار طول آن نزد خردمند — بتغلیض شش نقطه می پیوند
ولیکن در خط توقیع باید — که آن از هفت نقطه کم نیاید
چنان باید کشیدن این نکو طور — که بر غایت کشش سطح دوه دور

در بیان حرف صاد

ش

[illegible]

شمار حرف از سر حساب — بخوان پنج نقطه گرد استاد
کشش ضفیر سطح ... — مدور ساز تفیض دیگرش را
به دور و سطح نقطه خط زیر پیدا — بشرح اولین کردند تعیین
شبیه یکدیگر باید چنان ساخت — که او را صاد معکوس توان ساخت

[illegible]

ص

پیشش را چنان باید کشادن — که در روی نقطه بتوان نهادن

بیاض نقطهٔ آن صاد باید　　سواد از چشم محبوبان نماید

پس آنگه خامه را کن نکته پرداز　　چو سینش حرف نون را متصل ساز

در بیان حرف ط

بیا تا از قلم گوهر فشانیم　　ز وصف طا زبانی نکته رانیم

چنین گفته‌اند استادان این فن　　که اول یک الف باید کشیدن

ولیکن در خط نسخ آن الف را　　همی سازند چون شش نقطه بالا

به توقیع است پنج و در محقق　　فزون از هفت نقطه است مطلق

رسش چون صاد باید کرد مادام　　ولیکن راست باید خط آن [illegible]

بسرعت بگذران دامان او را　　دو نقطه از الف این مرد دانا

بیاضش از خود در سر شکلی نه　　بشکل نا که گویند [illegible]

بر این منوال

ط　ط　ط

در بیان حرف عین

چنین گفت اوستاد پاک مشرب　　سر عین از [illegible] صلح آمد مرکب

ولی هر

ولی هر ضلع از آن سه نقطه باید　　نخستینش [illegible]

ز عین چون باشد این نکته تعلیم　　برو پیوند کن [illegible]

بر این منوال

ع

در بیان حرف ف

سر فا چون سر استاد فرمود　　سه جانب دار این فرزانه فرزند

ولی هر جانبش نزد استاد　　دو نقطه باید این پاکیزه بنیاد

بیاض او چنان باید که شاید　　بشکل دانه سیبی نماید

سر فا چون شود زین گونه ظاهر　　بدو پیوند کن بائی در آخر

بر این منوال

در بیان حرف قاف

ق

سر قاف ای یگانهٔ سرافراز　　بشکل سر فا ظاهر کش بساز

دو نقطه باید اما کردن او　　چو وقف نون مصور کن سر او

بر این منوال

ق

چو فارغ شد دل از دال و نقش … الف چندی که آید بر سر کاف

سر کاف مسطح را نمودند … بقدر چار نقطه سید چو دیدند

سرش را همچنان باید جدا کرد … که آن را هم سر [illegible] توان کرد

بخاءش [illegible] که باید … تنش از هفت نقطه کم نیاید

ولیکن در محقق هشت گفتند … در [illegible] بر جدول [illegible]

بتوقیع از پی ضبط اصولش … [illegible] شش نقطه [illegible]

خط بالا چنان باید کشیدن … سه نقطه [illegible] کار [illegible]

ولی دامان خط آخرین را … سه نقطه بگذران از خط [illegible]

بیاض او چنان باید کشیده … که از [illegible] نقطه [illegible]

ولی باید که [illegible] … برون آید ز کنج کاف [illegible]

ولیکن در نسخ باید که [illegible] … سه نقطه بگذرد نی از سر او

بر جدول … [illegible]

ز حرف کاف چون دل فارغ آید … کلام از حرف لام اولی نماید

ز چیزی که بجز در لفظ [illegible] … نخستین کاف [illegible]

[illegible] در میدان [illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

بجدول

ل ل

چو فارغ گشتی از لام ای [illegible] … ز حرف میم بشنو نکته چند

بیاض اندر میم ای [illegible] … [illegible] آید اندر [illegible] کردن

تن او را الف [illegible] … [illegible] توقیع [illegible]

بر جدول

م

ولیکن در محقق [illegible] میم … [illegible] تعلیم

بیاض اندر آن میم باید … [illegible] نماید

تنش را همچنان باید [illegible] … که آن را در محقق [illegible]

سر نون را تو بر دو سر دانا | سه نقطه باید اندر نشیبا

تنش شش نقطه باید در رسانی | که استادان چنین کردند تعلیم

ولی باید که بجوید احتیاط هم | تا آید ازش شش نقطه و نیم

[illegible]

ولیکن در محقق افزون [illegible] | حد شش ز هفت نقطه نیست بیرون

تنش هفت است قول صادق | که در خط محقق [illegible]

ولیکن نزد استاد کهن سنج | تنش در خط توقیع آمده پنج

کمی نیز در خط توقیع باید | که تا [illegible] سطح حاصل آید

[illegible]

سر و هم واو را بر خود مسند | بر دستور سر فا میده چند

ولی یک نقطه باید کردن او | [illegible]

بنشت [illegible] باید پیش ساخت | ولیکن در محقق باید انداخت

[illegible] | که در صورت [illegible] نشسته

[illegible]

خط اول ز واو [illegible] | سه نقطه باید [illegible]

چنین گفتند استادان [illegible] | که او را منحنی باید کشیدن

ولی خط دوم دو نقطه باید | بقدر نیم نقطه زیر آید

بر دستور خط اول سیم را | سه نقطه نیز باید برد [illegible]

چنین گفتند استادان که باید | [illegible] حاصل آید

[illegible] | [illegible]

[illegible] | ز حرف نام الف هم گفته [illegible]

ز اول [illegible] الف باید کشیدن | سه نقطه باید [illegible]

دو نقطه [illegible] | الف [illegible] کردن [illegible]

چنین هم کسر خط آخر کنایه | بیفشش غیر الف این نمایه

مثال

لا

چنین هم کاف مشق است [illegible] | که [illegible] با مرکب از [illegible]

نخستین چنبر سر کاف اصولش | سه نقطه باید [illegible]

و لیکن خط ثانی نیز باید | سه نقطه چنبر خط اول نماید

میانی آن دو خط اما فزون باد | بمقدار سه نقطه میدهد پند

اصول آنکه خط را نکو نه باید | که مثل دال معکوسی نماید

بزیر اما سیم خط حایل آید | که از وی نیز دایم حاصل آید

نقش جیب باید اما چنبر نهی | [illegible]

حروفها | مثال

ی ی ی

[illegible]

بیا ای عاقل با کرده مشیب | که گر خواهی الف با به مرکب

بنه یک نقطه طرانی در آغاز | [illegible] نقطه دیگر عیان ساز

چو واسطه توانی بیند نکو را | [illegible] الف با بر او را

میانی با چنانی باید کشادی | که در وی نقطه نتوان نهادی

بصورت نقطه اش را نکو باید | که گویی در قلم جولانی نماید

مثال

با با

چو خواهی به به ترکیب کردن | [illegible] که گویم با تو روشن

نخست ای عاقل با کرده آیین | [illegible] دندانه سینی

بقدر [illegible] نقش را | [illegible] دو نقش را

هرجا که بدو پیوند کردد | [illegible] شود

مثال

بب

دگر با جیم [illegible] / [illegible]

سر با را چو نقطه ساز ظاهر / سه نقطه [illegible] آخر

ولیکن [illegible] را با سر جیم / عیان کن متصل یک نقطه در جیم

بج

سر با گیر [illegible] / که کاتب [illegible]

تمام خامه بر [illegible] در آخر / [illegible] را شمره کن [illegible] ظاهر

بره یکنقطه با جیم اتصالش / و با یکنقطه در [illegible] اتصالش

بج

دیگر در خط [illegible] / [illegible] نیم نقطه متصل [illegible]

بح بخ

چو با با دال خواهی کرد آغاز / نخست از [illegible] عیان ساز

بیا الیش برابر [illegible] / و با مقدار [illegible] اول دال

برابر با سر با کن جدایش / [illegible] آخر و [illegible] نمایش

ولیکن [illegible] آخر / که [illegible] آخرش با [illegible] برابر

بد بلد

ز با با [illegible] حکایت / که [illegible] روایت

در اول [illegible] ظاهر / [illegible] آخر

بر بن

ولیکن دو نقطه ترتیب باید / که از تا حرف صادی حاصل آید

مثال

سر با چند لیکن ترکیب بازی / سه نقطه باید شش کردن درازی
بوضعش نقطه اظهار کن باز / چنین کان حرف سین مقصد ساز

بدین منوال

زمانی متصل باشی روز و شب / ز به با صاد و لیکن سه چند
سر به را چنین دادند تعلیم / که باید طول او دو نقطه و نیم
ولیکن و بعض را باید انداخت / بدو هم حرف صادی مقصد ساز

بدین منوال

ز به با طا چنین الا باید / که بر دو ستون به با صاد باید

ز به با عین اگر تعلیم خواهی / اصولش را بیان سازم کماهی
سر به را بکش نقطه و نیم / که استادان چنین دادند تعلیم
بدو چیزه اینمقدار دیگر / ولیکن نیم نقطه زیرش آور
بکش سه نقطه کاسه دورا / ولی باید که نزد مرد دانا
اصول او بدستوری نماید / کزان پیوند عین حاصل آید

بدین منوال

سه نقطه نیز باید خط بالا / ولی باید مدور کردن او را
چو کاسه عین را حلقه گشاید / ز هر سو نقطه پیوسته باید

بدین منوال

چو خواهی به بعض ترکیب سازی / بکن یک نقطه و نیمش درازی
بقدر نقطه کاسه فرود آر / دو نقطه سوی یاء کش دگر باد

یکی یک نقطه دیگر مدور — پس آنگه حرف را میکن مصور

ف — ق

سر فای که با قافست پیوند — دو نقطه بایدش [illegible]
بود دو نقطه دیگر مقوس ساز — دوری دیگر سوی پایان چنین باز
پس آنگه حرف نون را ساز چون نه — که استادان مرا دادست تلقین

ں — ں

بیا کز خامه گوهر برفشانم — ز نام کاف حرفی چند رانم
معلم اینچنین چون بیانکرد — که اول با الف باید عیانکرد
ولیک از سیخ کردن پا — تن او را چنان کز خط تن با
بر سطور ولیکن زیرش آور — که بعد از آن کشش باید برابر

ک — ک

چه با بادام خواهی کردن آغاز — ببایدش با الف هم راه [illegible]
چو قد کشیدی در تحقیق و [illegible] — [illegible]
ولیکن در کشش [illegible] باید — که مقدار دو [illegible] بر آید

ل

بخط ثلث و توقیع از خردمند — سر لامی که با میم هست پیوند
دو نوع شد میتوان اظهار کردن — [illegible]
یکی را اینچنین دادند تعلیم — که خیزد [illegible] نقطه و میم
بقدر نقطه و نیمی دگر باید — [illegible]
[illegible] — [illegible]

لم لم لم

دیگر نوعی چو آمد در روایت | ز نوع دیگرش گویم روایت
چو گفت [illegible] مشکل [illegible] | بباید نقطه بالا کشیدن
اگر چیزی [illegible] دستور [illegible] | [illegible] زیر کش [illegible] نقطه [illegible]

محقق — تمه — مثال

ولیکن در محقق این [illegible] | سر [illegible] نقطه [illegible] عیان [illegible]
پس آنگه نقطه [illegible] دگر را | [illegible] چو [illegible] دانا
چو در خط [illegible] | [illegible] محقق [illegible]

محقق — تمہ — مثال

چو [illegible] با حرف [illegible] ترکیب سازی | سرش با نقطه باید دراز
[illegible] خط نقطه [illegible] | پس او را حرف [illegible] متصل [illegible]

محقق — بن — مثال

بیا با واو اگر خواهی [illegible] | [illegible] دستور [illegible] قاف [illegible]

محقق — لو لو — مثال

سر [illegible] چو [illegible] سازی | [illegible] نقطه باید دراز
پس آنگه نقطه [illegible] دگر تیز | [illegible] چو [illegible] از روی تمیز
بیاور [illegible] دیگر | که آید با سر آن [illegible] برابر
دگر [illegible] آور که باید | برابر با خط زیرین نماید
[illegible] انداز [illegible] | که [illegible] مساوی [illegible]
چنان محکم [illegible] | بشکل حلقه آهن نماید

محقق — بیم — مثال — ئلا

چو [illegible] با لام الف ترکیب سازی | بگویم با تو تحقیقش کماهی
سخن را [illegible] | که اول [illegible] الف باید جدا کرد
[illegible] | پس آنگه [illegible] او را [illegible]
[illegible] الف [illegible] | [illegible]

چو خواهی ز یا ترکیب کردن | بیا تا سازم این را بر تو روشن
دو دندان چنین دادند [illegible] | که باید [illegible] دو نقطه در جیم
ولیکن [illegible] نقطه [illegible] | [illegible]
سه نقطه [illegible] | بقدر نقطه [illegible]

دو [illegible] شکل [illegible] حروف [illegible]

بدان ای عاقل [illegible] کرده بنیاد | دو شکل آمد الف بر قول استاد
یکی مفرد که نامش شمره دارد | دوم [illegible] که [illegible]

یکی دیگر فم الثعبان که باید | [illegible] محیر ظاهر آید
یکی دیگر بود بر شکل حادی | اگر نامش [illegible] فم [illegible]
سه عین [illegible] | [illegible]

و یا چو بر سه نقطه آید همه — مرکب و مرسل و دیگر مدور

ف ق

ز وقف قاف گر خواهی نمونه — بود در شکل او آنچه گونه

ق ق

چهارم هست کاف ای یار مشرب — مسطح مفرد و ابتر مرکب

ک ک

و بعد از شکل لام ای یار خلاف — یکی چون یکی دیگر مدور

ل ل

چنین گفت استاد سخنور — که شش نوع است میم ای یار منظور

مدور مرسل و مطموس و مفتوح — مثلث با مربع گشت مشروح

م م

و شکل آنکه و یا نون ای مدور — یکی قوسی بود دیگر مدور

ن ن

او شکل آمد همین واو مجوّف | نخستین مرسل و ثانی مدوّر

و او

چنین گفت اوستاد پاک منظر | که او بر نه طریق آمد مصوّر

یکی مفرد که نامش نزد استاد | مثلث هست از یک جنس بنیاد

دوم دالی سیم را حجری خوانند | چهارم شکل را اذن الفرس دان

و لیکن صادی پنجم همین ها | ششم مطموس ان از مرد دانا

بر آن این نکته کر نیکو بداری | که نامش مغز شد و آن صادیا

و آن کو مشقوق هم نام ... | نهم مرسل محقق اینجا ...

بدان این نکته را ای مرد خوانا | که گر در اول افتد کشفها

بعد اذن الفرس مطموس و دالی | همین هشت واز ... خطها

و گر در اوسط افتاد السنادی | چهار هشت اولیتیس ...

دوم را ازان چهار اذن الفرس خوانند | سیم و صادی و چهارم حجری دانند

ولی در آخر این پنج معاینه | بغیر از مرسل و محقق نداند

در بیان حرف لام الف

چنین داد اوستاد خوب رای | که حرف لا دو نوعست ای خردمند

نخستین مفرد و ثانی مرکب | بغیر از این نبود این قول مرتب

لا   لا

بدان ای عاشق با کره منظر | که یا بر چهار نوع آمد مصوّر

نخستین مرسل و ... | مدوّر اول و معکوس ثانی

سیم مرسل ... چهارم مرکب | چنین کرده است استادان مرتب

بحمد الله که کرد این نامه خاتم   تمام آمد برای فرخنده نامه

بر غرضی گرچه بسیاری شنیدم   ولیکن در صورت نقشش ندیدم

به نقشش خامه را کردم گهربار   نبودم با خبر از عشق این کار

به همت همت مردان آگاه   تمامش ساختم در قرب یک ماه

چو بر عزم شمارش دست بردم   فزون از چار صد بیتش شمردم

اگرچه نظم او بی عار دانست   ولیکن بهره‌ام از بی‌زبانی است

کر افغان لقد خوانند دانا   گهر سنجی دریابی معانی

ز دانش خوانند بر نظم بگیرند   وگر بینند خطایی در پذیرند

بیا مجنون حدیث از حد فزون شد   سخن از اندازه قانون بیرون شد

قلم در گفتگو از بس که بشتافت   ز تحریر و بیانش سینه بشکافت

زبس کاندر سخن گفتن غلو کرد   زبانم از تکلم مو بر آورد

الم

ز دستم خامه در فریاد و ماتم   سیاهی خاک بر سر کرد این غم

دواتش زانکه گوهر برفشانده   دهانش از تحریر باز مانده

بیا دیگر سخن را کوته کن ده   کزین نوع حکایت گو نه بهتر

چو ختم نامه این نظم کردم   همان بهتر که کاغذ در نوردم

خداوندا که این نظم روان بخش

مبارک باد بر شاه جهان بخش

تمت

تم

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد چنین گوید مقرر این کتاب عبد الله الفقیر فتح الله
شاه که چون جمعی از بزرگان پیش این ضعیف تردد میکردند
و تعلیم اصول خط بایشان بقدر فهم و استعداد هر یک میشد
و باندک روزگاری در خط ایشان ترقی پدید میشد و از همراهان
سبق میبردند التماس نمودند که مختصری در اصول خط باید نوشت
تا مبتدیان را عده و منتهیان را تحفه باشد بر حسب التماس
عزیزان و مکرم بنده این مختصر را در قلم کشید و بر یک مقدمه و دو باب
و خاتمه مرتب گردانید والله الموفق **مقدمه** یعنی پیش نوشته
و آن بر سه فصل نهاده شد **فصل اول** در بیان فضیلت این علم
بدانکه اول کسی که کتابت عربی کرد آدم علیه السلام بود و بعد از

آن

آن طوفان نوح علیه السلام در زمان اسمعیل علیه السلام خط عربی یافتند
و بعضی میگویند که اول [illegible] بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
که من حسن کتابة بسم الله الرحمن الرحیم دخل الجنة و دیگر فرموده
الخط نصف العلم یعنی خط نیکو نیم علم هست و از این است که
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح
الرزق و نیز گفته الخط حسن للفقیر مال وللغنی جمال وللحکیم کمال
و نیز امیر المؤمنین علیه السلام فرموده نعم قوام الخط [illegible]
فالخط له زینة المتأدب فان کنت ذا مال فحسن زینة
وان کنت محتاجا فافضل مکسب و هم آنحضرت میفرماید
الخط لسان الید و بهجة الضمیر و چنین حکما از کدورات خلاص شد
خط نیکو آنچنانکه گفته اند الکلام الحسن مصاید القلوب والخط
الحسن نزهة العیون چه اگر کسی خط نیکو می بیند اگر چه
حاجت ندارد میشود و ایشان گفته اند الخط اصل فی الروح
وان ظهر بحواس الجسد وقال افلاطون الحکیم الخط هندسة روحانیة
ظهرت بآلة جسمانیة و از این جهت خط را بدست مقید نکرده که

که اعضا را شامل است و این ضعیف مختصر را دیده که بر
دست نداشت و قلم را با انگشت پا میگرفت و کتابت میکرد
و شاید که برادری نیز قرآن نوشت [illegible] در سیاهی
مداد ساختن [illegible] اما سنگ دوده زاج است اما سنگ زاج
مازو صمغ است وزن هر سه و آنکه ده روز ماند کیفیت
آن آنست که دوده بگیرند و در کاغذ پیچند و در خمیر گیرند
و در تنور گرم بر سر خشت پخته نهند چنانکه آن خمیر پخته شود
پس بیرون آورند و دوده را در هاون ریزند بعد از آن صمغ
و ... را در ظرفی ریزند و آب در آن کنند آنمقدار که چنین
بگذارند بقوام عسل ... پس پاره صمغ حل در هاون ریزند
بر سر دوده و آن صمغ را با دوده خمیر کنند و بسیار بکوبند
و بمالند و بعد از آن مازو را بگیرند و بشکنند و ده چندان
آب بروی ریزند بعد از آن برگ حنا و برگ مورد از هر یک
یکدرم و نیم و نیم درم افیون بر سر آن مازو ریزند و یک شبانه
روز بگذارند و بعد از آن بر سر آتش نهند و بجوشانند و ...

کنند چندانکه آبش از نیمه کم شود بر کاغذ صافی کنند و ... کاسه
چینی کنند بعد از آن زاج را صاف کنند و بر سر آب مازو ریزند
و یکروز بگذارند بعد از آن آب زاج و مازو بگیرند چنانکه هیچ
ماده نماند و پاره پاره در هاون ریزند و سحق کنند و بکوبند
تا حبه حبه آب تیز در هاون ریزند و باید که صد ساعت آنرا
سحق کنند و چون سحق تمام شد قدری نمک نبات مصری را
در هاون ریزند تا بگدازد و بعد از آن از هاون بیرون کنند
و بکرباس پاکیزه ... بعد از آن قدری مشک با گلاب حل کرده
و بریزند و بیفشارند و بر سر مداد ریزند و کتابت کنند مداد نیکو شود
والله اعلم بالصواب [illegible] در معرفت قلم شناختن
و تراشیدن بدانکه بهترین قلم آن بود که پخته باشد یعنی نه خام
بود و نه سوخته و نشان پختگی قلم آنست که سرخی او بجانب
سرخ باشد و سفیدی او بغایت سفید بود نه در سرخی سیاه رنگ
باشد و نه در سفیدی زرد رنگ بود و اندرون او سفید باشد
و در کوتاهی قلم ... باشد اما در این قلم ... انگشت باشد ...

وسطبر او مانند سر انگشت کوچک بیشتر و سبک و سیاه نیکو بود
چنانکه شاعر گوید **شعر** در قلم شش صفت بود ز آن حسن
شد زان قبیح · سرخ و سخت و سبکی دگر سست سیاه
فصل در باب قلم تراشیدن باید که قلمتراش بغایت تیز
بود تا قلم نیکو تراشد شخصی از استادی پرسید که کدام چیز از
شاگردان شما بهتر می نویسد گفت آنکه قلمتراش او تیزتر است
و بباید که در قلم تراشیدن چهار چیز اصل است فتح و نحت
و شق و قط اما فتح بر دو نوع است اگر قلم سخت باشد
قلمتراش را نیک باید فرو گذاشت و اگر قلم میانه بیش کمتر
اما نحت آنست که قلم را راست کنند و پهلوئی را برابر تراشند
و اطراف و حشو را آنکه از نیمه بقوت فرو گیرند و شق نیز
بحسب قلم متفاوت است یعنی اگر قلم محکم باشد شق بیشتر باید کرد
و اگر میانه بود کمتر اما قط بر سه نوعست جزم و محرف
و متوسط اما بهترین قط آنست که متوسط بود و هم بیک نکته
تعلق بکتابت دارد تا بکدام نوع کتابت خواهد کرد آن نوع

پیش او

پیش او بهتر بیشتر از دیگر نوعها اما چون قلمتراش بر قط نهند قط
زنند میباید که انگشت ابهام بر پشت قلمتراش گذارند تا از
جستن سر قلم آوازی شنود مانند قط کاغذی و اگر بطریق دیگر
آواز سر قلم شنود قلمتراش تیز نباشد و قط قلم چون شده بود
و بدان کتابت نتوان کرد و آنچه طریق قلمتراش بر قلم نهادن
و قط زدن میگویند آنست که از استادان شنیده اند
یا استادان از ایشان محفوظ داشته اند که بقوت استعداد خود
در یافته پس هر مبتدی که این قدر از استاد شنیده بیش او را
کفایت نبود اما در گردش قلم نکته ایست در خاتمه گفته خواهد شد
ان شاء الله تعالی **مقاله اول** در چند باب نهاده شد **باب اول**
در معرفت وضع خط بدانکه در قدیم الایام خط معقلی بود و آن
مجموع مسطح است که در وی هیچ مدوری نبود و بهترین خط
معقلی آن بود که سواد و بیاض او را توان خواند بعد از آن
خط کوفی را وضع کردند و بهترین خط کوفی آنست که حضرت
امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه

نوشته اند و درین خط دانگ حرره و باقی سطح است تا زمان
علی بن مقله که او وضع خط را بر دایره نهاد و از طریق
کوفی بیرون آورد و مردم را تعلیم کرد اول کسی که این خط را
نیکو نوشت و بعد از وی چنانکه ابن مقله شکر الله سعیه وضع
کرد علی بن هلال که معروفست بابن بواب رحمة الله علیه
وسیع افزود در زمان او و چه بعد از و با ورسید تا در
زمان معتصم قبلة الکتاب جمال الدین یاقوت ظاهر
گشت و متابعت خط ابن بواب کرد در خط او [illegible]
بعد از آن در قلم تراشیدن تغییر کرد و استدلال و استشهاد از
کلام حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه میشود
که فرموده است اطل جلفة القلم واسمنها وأحرف القط
وایمنها فان سمعت لصعید کصلیل المشرفي والا فاقطع
یعنی نوک قلم را دراز تراش و فربه و قط را محرف زن
تا چون قلم بر درج نهی و کتابت کنی آواز کند مثل آواز
مشرفی و این مشرفی شمشیری که شمشیر را در غایت [illegible]

ولطیف

ولطیف بسازی چنانکه اگر شعر او را از موی بیندازی بر روی آن نهند دو
دو نیم کرد [illegible] اگر حرکت داد و صریر در وقت آمدن او از غایت
نازکی آواز او از وی آمدن پس حساب آن که قلم را محرف تر [illegible]
تا نوک قلم تیز باشد و چنین بر کاغذ نهی در وقت آمد
و تمایل کند و صدای او از وی پدید آید و در زمان ابن بواب
قلم را قط نمیزدند بدان سبب کتابت ایشان نازک و لطیف
نیست اما چون قبلة الکتاب جمال الدین یاقوت در قلم
تغییر کرد در خط نیز تغییر پدید آمد از بهر آنکه قط تابع
قلم است پس بدین سبب خط او را بر خط ابن بواب
ترجیح می نهند جهت لطافت و نازکی نه از جهت اصول و قاعده
پس اصول آنست که ابن مقله وضع کرده بر دایره و نقطه
و آن شش نوع است مخصوص هر نوعی را اسمی نهاد مناسب لفظی
و معنی و اصل خط را از نقطه گرفته و آن در باب [illegible] ذکر
کرده شود اما انواع این نوع بود قسم اول را محقق نام
نهاد از بهر آنکه درین خط یک الف [illegible] دو است و چهار دانگ

ونیم سطح است پس مشابهت بخط کوفی و محقق بیشتر دارد از
جهت سطحیت پس این قسم را مقدم داشت قسم دوم را
ثلث نام نهاده بدان سبب که هر که این خط را دانست ثلثی
از خط دانسته بیشتر از بهر آنکه اول محقق میباید دانست
بعد از آن ثلث از آنجهت آنرا ثلث نام نهاده که نسخ
تابع اوست همچنانکه ریحان تابع محقق است از بهر آنکه
اصول محقق و ریحان یکی است و اصول نسخ و ثلث یکی است
اما ریحانرا از آنجهت ریحان میگویند که رنگ و بوی ریحان
دارد و نسخ را از آن نسخ خوانند که بیشتر کتب را بدان
می نویسند پس گویا چنانست که خطها را ترک کرده اند
و بدین اکتفا نموده اند پس ناسخ دیگر خطها شده قسم
پنجم را توقیع خوانند از جهت آنکه نصفی از آن دور است
و نصفی سطح پس بدین سبب توقیع مشابهتی با محقق
و کوفی دارد دیگر آنکه قضات سجلات محکم و توقیعات را
بدین خط مینویسند قسم چهارم را رقاع نام نهاده

از بهر آنکه در آن [illegible] رقعها را بدان مینوشتند قسم ششم را
ریحان گویند و تعریف آن کردیم قسم پنجم را نسخ خوانند
و ذکر این بیشتر کردیم و بعضی اقسام خط را هشت گفته اند
و طومار را یک قسم نهاده اند چنانکه مشارق گویند قسم هفتم
طومار و محقق و رقاع و ریحان و نسخ است که ثلث و توقیع است
اما در اصل وضع شش است و از جهات سته گرفته اند
پس هر یک از این شش جهت بر وضعیت هیئتی هر خط
که هست از این شش قسم بیرون نیست از بهر آنکه هر گاه
خطی را از این خطوط بقلم قوی کتابت کنی طومار شود و اگر
بقلم باریک نویسی غبار گردد پس بدین دلیل اقسام خط هشت
باشد و اگر اقسام خط را باختلاف قلم وضع کنیم پس اجزا
حدود عدد نباشد پس معلوم شد که اقسام خط همین شش است
و هر یکی را اصول و قاعده نام نهاده که بدان اصول از دیگر
خطوط ممتاز میشود چنانکه ذکر کرده شد انشاءالله باب دوم
در اصول خط و بیان حد هر حرف از حروف مفرد بر طریقه

ملک الکتاب علی ابن مقله سقی الله سعیه و جمیع اصول و فروع
خط را قدوة الکتاب جمال الدین یاقوت در کتب ترتیب بر سبیل
اجمال آورده **بیت** اصول و ترکیب کراس و نسبت صعود
تشمیر و نزول و ارسال. قال امیر المؤمنین علی علیه السلام
اعلم ان الخط مخفی فی تعلیم الاستاد و قوامه فی کثرة المشق
و ترکیب المرکبات و بقاؤه علی المسلم فی ترک المنهیات
و محافظة الصلوات و اصله فی معرفة المفردات و
المرکبات پس اول مفردات را بیان کنیم بعد از آن
در مرکبات شروع نماییم بدانکه اصل خط نقطه است از بهر
آنکه هر گاه که نقطه را بهم پیوست خط پس بدین سبب
وقوف مفردات به نقطه بیان خواهیم کرد **بیان الف**
بدانکه الف محقق هشت نقطه است و نه نیز روا داشته اند
اما اگر زاید کنند از اصول خارج شود اما الف ثلث هفت
نقطه است و نه هشت جایز داشته اند اما گفته اند که در
ساختن و کشیدن الف باید که سه حرکت بغیر از آن خطاست

اول آنکه

اول آنکه پیشانی قلم را حرکت دهند پس حرکت
دیگر پیشانی قلم بعد قلم را متن وانمی شود حتی ز الف از بهر آنکه
چون الف در کاغذ کشیدن آید حرکت در الف حسابی
نمیتوان کرد اما در حالت کشیدن این حرکت و قلم را نیز
ظاهر میکرد از بهر آنکه چون قلم بر کاغذ نهادی که الف کشی
باید که قط تمام بر کاغذ نهاده باشی و چهار دانگ را تمام قلم
بکشی بعد از آن قلم را در کشیدن حرف کرد این چنانکه دانگ
قلم بر کاغذ پیش نباشد بعد از آن تا آخر الف پیش
از دو دانگ قلم بر کاغذ نباشد و حرکتی که در الف
میکنند این است که ذکر کرده شد **بیان وصف با** سر با
میباید که یک نقطه طولانی باشد و قد با میباید که شش نقطه
باشد و تا هفت و هشت جایز داشته اند بغیر از شمره
و اگر از هشت نقطه زاید شود شمره نباید ساختن پس از با
حد تا و ثا نیز معلوم میشود **بیان وصف جیم** سر جیم
پنج نقطه است با طره و نشستن نیز روست و دایره جیم

میباید که سر او بر نیم نقطه زیاده باشد و دایره باید که از جیم
جیم بالا زیاده باشد چنانکه اگر خطی از زیر جیم مسطح بکشی به دایره
جیم نرسد و اگر برسد نیکو نبود و طول دایره باید که بمقدار
الف بود و از ابتدای سر جیم تا دایره میباید که دو و آنکه
بیشتر تا نیم نیز جایز بود و اما اگر عکس باشد روا نیست و در حروف
مرکب نیز همین حکم دارد که گفته شد و حکم حا و خا نیز از اینجا
میکردد **بیان حرف دال** میباید که طرف بالایش چهار
نقطه باشد و تا پنج نیز جایز است و طرف زیر میباید که نیم
نقطه از طرف بالا زیاده بود و بعضی میان این دو طرف را
که مقدار پنج نقطه تا شش چنانکه از طرف بالا بطرف
زیر اگر خطی کشی مثلث متساوی الاضلاع حاصل شود و حکم
ذال نیز همین است **بیان حرف را** سر را باید که سه
نقطه باشد و قدش باید که چهار نقطه بود بغیر از بادیکه که
در ارسال واقع میشود که او را مشمره ارسال میخوانند
و اگر مشمره را دو ده باشند قد را باید که پنج نقطه باشد

یا کمتر و بعضی نیز از این مقدار میکردند **بیان حرف سین**
باید که ابتدای دندانه سین بمقدار یک نقطه باشد ... سین
و دندانه بقدر یک نقطه و نیم بود و دندانه سیوم ... یک نقطه و نیم
و خط کاواک دندانه سین بزیر میکشی باید که بقدر سه نقطه باشد
در ثلث و در محقق بمقدار چهار نقطه بود و از آن بیشتر شش نقطه
و بعضی بغیر از مشمره و اگر ارسال کنند میباید که اگر ...
تا زاویه ... سین ... ماند ... و این را ارسال
... گویند و در همه خطها هرکاهی که سین را بغیر فا و یا
و ما ارسال با سین میباید که ... باشد **بیان**
حرف صاد سر صاد میباید که چهار ... باشد و ... و آنکه
... زیر صاد هم به این طریق باید اما میان سر صاد میباید که بمقدار
دو نقطه بود و تن صاد مثل تن سین باشد در عرض و طول
و سر صاد ... باشد و حکم ضاد نیز چنین است که گفته شد
بیان حرف طا الف طا باید که شش نقطه باشد و ... حرف
... سر طا میباید که ... بجهت ... بالا کند

و نیم حبه یعنی بر نیم حبابکه خط حرفها تا بکشی بیاض ها مثل مرده
باشد و یک نقطه و نیم جیبش که با الف ها بکوزد و با نقطه
چهار بیشد و نیمیچ بیاض طا کمتر از چندی بیاض صاد باشد و طا نیز
چنین موجب بود بیان حرف عین سر عین مرکب است
از سه ضلع ضلع اول سیاه که مانند حاء باشد و ضلع دوم
زائد باشد و ضلع سیم باید که با دایره متصل باشد و دایره عین
مانند دایره جیم باشد و حکم غین نیز چنین است بیان
حرف فا سر فا باید که مثلث مدور باشد و بیاض فا باید مثل
دانه امرود باشد و گردن فا یک نقطه بود و درازی چند
قد با باشد بیان حرف قاف اما سر قاف مثل سر فا
باید و گردنش دو نقطه و تن او مثل تن سین باشد بیان
حرف کاف سر کاف چهار نقطه و طول آن هشت نقطه
و خط زیر کاف باید که بقدر سه نقطه از سر کاف بگذرد
و بیاض آن کاف زائد شود بیان حرف لام
طول لام چند طول الف باید و قدش چند طول قد با

بیان

بیان حرف میم سر میم بر دو نوع است یکی ارسال و یکی مشمره
و از دیگر ارسال گشته سر میم مثل [illegible] است و دیگر مشمره سه نقطه
سر میم مثلث باشد بیان حرف نون سر نون بقدر سه نقطه
و چهار نیز جایز است و دنباله چند نون سین باشد بیان
حرف واو سر واو مثل سر فا است و دنباله چند نون را
در ارسال و مشمره بیان حرف ها ها مرکب است از سه خط
خط اول مثل [illegible] ادو خط دوم باید که دو نقطه و نیم باشد و خط
سیم چهار نقطه و در تقاطع خطین باید که یک نقطه از خط
اول از محل تقاطع بگذرد باشد و خط سیم یک نقطه و نیم
از تقاطع بگذارد و طریق دیگر آنست که باید [illegible] زیرا [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] با چند [illegible] است بیان حرف لام الف
لام الف مرکب است از سه خط خط اول باید که بقدر الف
باشد [illegible] باید و خط دوم بقدر دو نقطه و نیم باشد و خط سیم
بقدر سه نقطه و تا ده نقطه نیز جایز است و خط سیم را باید
که در کشیدن [illegible] از خط اول بود [illegible] تا از لام الف

دو ثلث حصه سر نیزه یک ثلث آن مطلوب و کج شود الی حد دایره
مقعر یا سر یا نیزه حرکت بیست ازین خط خط الف و [illegible] که
کاف یک نقطه کمتر و هم باشد سر را اما ماس بالف یعنی
چنانکه ازین خط دال معکوس حاصل شود و سیم بقدر زاویه
زیر یعنی چنانکه اگر خطی از سر یا ابتدا از خط سیم کشیده
با زاویه یک [illegible] با مقصد و اگر متصل باشد بهتر باشد مقاله دوم
در ترکیبات بدانکه این مقاله در بیان اصول ترکیب مرکبات
بر دو باب حواله شد باب اول در بیان ترکیب اصول
مرکب که از حروف حاصل شود بدانکه الف هرگز در اول واقع
نشود هیچ حرفی اتصال با او ندارد اما اگر در آخر واقع شود
شاید که بحرف دیگر متصل شود پس هرگاه که خواهیم که شروع
کنیم در ترکیب حروف با هم ابتدا از با باید کرد بدانکه حاجت
نیست که اول این حروف مرکب با است یا نون یا یا
و آخر الف است یا دال یا را یا فا یا نون باید که از سر تحتانی
با بقدر یک نقطه طولانی بهتر و اگر بعد از با و نون یا جیم یا قاف

باشد

یا واو یا یا معکوس بهتر سر با بقدر دو نقطه باید و اگر بعد از سین
یا عین یا صاد بهتر سر با بقدر یک نقطه بود پس حد با رو خم
و با که در اول واقع شود اینست و اگر در وسط واقع شود
مثل [illegible] میانی سینی بعد و اگر در اول حروف مرکب جیم
و آخر الف یا دال یا کاف یا لام یا را سر جیم مفتوح بهتر
و [illegible] بهتر و اگر [illegible] بهتر بعد از جیم الف بهتر و دال و کاف
و لام [illegible] سر جیم مثل [illegible] بهتر و اگر بعد از جیم [illegible] بهتر
یا میم یا یا [illegible] سر جیم مثلث طولانی بهتر و اگر بعد از جیم
دیگر [illegible] بهتر سر جیم مفتوح بهتر اما اگر چنانچه در اول ترکیب
دو حرف با هم بعد از [illegible] الف یعنی بهتر با جیم یا دال یا کاف
یا لام یا یا باید که دندانه سیم سینی با این حروف مذکوره
بقدر سینی بهتر و اگر بعد از جیم یا سینی را بهتر یا صاد یا طا
یا قاف یا میم یا واو [illegible] سینی و این حروف بقدر دو نقطه
باشد و اگر بعد از سینی یا باشد هیچ فاصله میان سینی و با
معکوس نباشد اما اگر چنانچه در اول دو حرف که با هم ترکیب کنند

بجا او باشد خالی نیست که الف بیش یا لام یا طا و یا کاف
معقود فاصله میان هر صاد و الف شش نقطه بیش و نیم
ازین باغ بران وجه که ذکر کرده شد اما اگر چنانچه در اول ترکیب
معقود طا بیش بعد از طا الف بیش یا باء یا دال یا کاف
معقود یا لام یا یاء فاصله میانه این حروف بقدر دو نقطه بیش
و اگر بعد از طا جیم یا یاء معقود باشد باید که فاصله بقدر دو نقطه
و نیم باشد اما اگر چنانچه در اول دو حرف مرکب فا بیش و
بعد از آن الف باشد یا دال یا راء مرسل و معقود یا سین یا کاف
یا لام یا ها یا یاء رسا فی میان سر فا و این حروف بقدر
نیم نقطه جایز داشته اند اما اگر بعد از و جیم بیش یا یاء بقدر
یک نقطه و نیم از سر فا بگذرد و بعد از آن جیم سازند و حکم قاف
بعینه همان حکم فاست و مخالفت یک جزو آن واقع میشود
که گردن فا یک نقطه است و گردن قاف دو نقطه و در هر ترکیبی
که واقع میشود موافق اند اما اگر در اول دو حرف کاف واقع
شود خالی نیست از آنکه کاف که در اول واقع میشود بعد از و

دال است

دال است یا غیر آن اگر الف است و بعد از آن الف است یا کاف
کاف ثانی یا ... حروف همیشه مستقیم باشد و اگر در اول کاف
منحنی بیش و بعد از آن با است و یا را یا دال یا سین یا فا یا قاف
یا میم یا نون یا واو یا یا فاصله میان منحنی و این حروف بقدر دو نقطه
بیش اما اگر چنانکه بعد از کاف منحنی جیم بیش کاف منحنی را بقدر
دو نقطه بکشند بعد از آن جیم یا یا را بسازند اما اگر کاف در اول
واقع شود مسطح بیش و مرکب با الف بیش یا دال یا لام یا یاء
فاصله میان سر کاف و این حروف بقدر سر کاف بیش باشد
و اگر بعد از سر کاف مسطح با را شده یا سین یا قاف یا واو
یا نون فاصله میان کاف و این حروف بقدر دو نقطه بیش
و اگر جیم یا یاء بیش باید از یک نقطه نباید اما اگر در اول ترکیب
دو حرف لام واقع شود خالی نیست از آنکه بعد از لام الف است
حکم او در معقود گفته شد و اگر غیر الف است یا با است یا دال
یا سین یا قاف یا میم یا نون یا واو یا یاء فاصله میان این
حروف باید که بقدر دو نقطه بیش اما اگر در اول ترکیب دو حرف

مرکب میم واقع شود بعد از میم با الف است یا دال یا کاف یا [illegible]
قاعده میان میم و این حروف بقدر سه نقطه است الا [illegible] که
سر میم مدور است و اگر سر میم مرفوع است و بعد از میم الف
یا دال یا واو است [illegible] بقدر دو نقطه است و اگر سر میم مثلث
است و بعد از میم یا [illegible] باشد یا را [illegible] و اگر بعد از و میم مثلث
و مدور و جیم نیز هم برین صورت میم مثلث و مدور واقع شود
واما اگر در اول حرف مرکب ها واقع شود و بعد از و الف
است یا دال یا کاف یا لام یا یا و قاعده میان ها و این حروف
بقدر سه نقطه است و اگر بعد از و ها [illegible] بقدر بعد از سین [illegible]
و با [illegible] حروفی که بعد از ها است برین قاعده که پیشتر گفته
شد قیاس باید کرد اما حکم [illegible] که در [illegible] گفته شد
فصل هر کدام حروف بسبب وضع واضع مختلف میشود
و هر یک اسم جدا دارند اما الف یک نوع بیش نیست
بدان سبب یک نام دارد اما با را [illegible] نوع است مرسل و مضمر
و با شمره اما جیم [illegible] دارد یکی [illegible] سر جیم و یکی [illegible] دایره

دایره

و سر جیم مقطوع بود و [illegible] دو نوع بود مثلث [illegible]
و مدور [illegible] و آن [illegible] گویند و [illegible] نیز خوانند
و دایره جیم دو نوع است مرسل و مقطوع و مدور اما دال
نوع است هم در مفرد و هم در مرکب یا آنست که شمره [illegible]
یا ارسال کرده اند و [illegible] نوع است مرسل و مفرد [illegible]
و سین سه نوع است مرسل و مدور و آنچه سر سین را [illegible]
کرده اند هم در مفرد و هم در مرکب و صاد دو نوع است مرسل
و مدور و این اختلاف در دایره صاد است نه در صاد
و طا یک نوع بیشتر نیست چه در مفرد و چه در مرکب
و عین بر [illegible] نوع است اول در مفرد همان یک نوع که
گفته شد و دایره جیم دارد و در مرکب شش نوع است
اول [illegible] که بعد از و الف است یا دال یا [illegible]
است که بقدر دو نقطه مرتفع شود و دوم صادی [illegible]
بود که بعد از و جیم یا را یا سین یا صاد یا قاف یا جیم
یا [illegible] و آن خاص است در لفظ [illegible]

که بعد از عین یک نقطه در شمع شود چهارم فم الاسد و آن
عین فعلی است که بعد از الف واقع شود که آن الف متصل
بود که در پیش او نیست پنجم فم الثعبان و آن عین صادر
باشد که متصل شده باشد بالف موصوف بصفت مذکور
ششم عین معقود و آن عینی بود که در میان کلمه یا آخر
واقع شود و فا سه نوع بود دو نوع در مفرد و آن مرسل
باید و راست و نوع دیگر لیکن در ترکیب واقع شود حکم
قاف نیز همین است و کاف چهار نوع است اول مفرد
و در مرکب سطح و منحنی و دال و لام سه نوعست در مفرد
مرسل و مدور و در مرکب یکنوع بیش نیست و میم در
مفرد دو نوع است مدور و مرسل و یکی مثلث مرفوع
و میم مرکب خالی نیست که در اول واقع است یا در آخر
یا در وسط اگر در اول واقع شده باشد سه نوع بود
مدور و مثلث و مرفوع و اگر در وسط واقع شده باشد
دو نوع بود مفتوح و معکوس و اگر در آخر واقع شده باشد

دو نوع

دو نوع بود مفتوح و معکوس اما مفتوح مرسل باشد و معکوس
یا مدور یا قط یا [illegible] نیست میم [illegible] چهار نوع بود و نون
سه نوع بود در مفرد مرسل و مدور و یکی در مرکب و ها
در مفرد یک نوعست و آن را مشقوق نیز گویند و در مرکب خالی
نیست که در اول واقع شده باشد یا در وسط یا در آخر
و در اول دو اذن الفرس و معکوس و در وسط دو بهیمی
و دو صادی بود و قبر چه بعد از لام بود و مخیر بنیر بود و اگر بعد از
لام بود اذن الفرس و معکوس و هم اقوس و اگر در آخر بود
منحنی و مرسل و واو دو نوع باشد مرسل و مدور و لام الف
نیز دو نوع است مفرد چنانکه ذکر کرده شد و مرکب چنانکه آمد
و یا نیز دو نوع است مفرد و آن دو نوع بود مرسل و مدور
و مرکب چنانکه هست **باب** در بیان ترکیب
که از او دو نوع بود و در آن ترکیب حالات واقع شود
به کاتب کتاب ترکیب یکی از سه جهت جایز نیست یا از جهت
حسن آن ترکیب بود یا از برای انفصال حروف یا از بهر اتمام

کلمه بسطور اما مد در ترکیب حروف بکلمه واقع شد و اگر بعد حسن
ترکیب قیاسی برد چنانکه حا با مد و الراء و اگر کلمه مشتمل بر
مد بسیار واقع شود و اگر که زیاده در شد حرف بعد مد بسیار واقع
و اگر نه از بهر یکی از این سه جهت که ذکر کرده شد بعد قبیح
درمثل چنین خواهند که از جهت حسن ترکیب لفظ محمد کشیده
حا را باید کشید که اگر میم را مد دهند خلاف قاعده بود و قبیح
باشد یا از جهت انفصال حروف چنانکه در لفظ سبع واقع شده
سین را مد باید داد که اگر غیر سین را مد دهند قبیح بود یا از
جهت اتمام کلمه با سطر چنانچه مثلا در لفظ العالمین واقع شده
کشیدن عین حسن بود و دیگر حروف را مد دادن کمتر حسن
و قبیح آن مخفی بکملات داند اگر کاتب مستعد است احتیاج
تمثیل نیست و اگر کاتب با استعداد نیست مثال آوردن بی
فایده است فصل در بیان ابتدای حروف و انتهای آن
بدانکه ابتدای حروف بر سه نوع است یا ابتدا بنقطه است یا بنطیه
یا بتحقیق اما ابتدا بنقطه در حروف الف و با و دال و راء

و بعض

و بعضی [illegible] و صاد و [illegible] و واو و طا و الف و ابتدا بنطیه و نوع
[illegible] و عین [illegible]
حرف فا و قاف و میم و واو و اما انتهای حروف بر سه نوع
بود یا بنقطه یا بنطیه یا بارسال اما انتها بنقطه در [illegible]
حرف است یا و دال و کاف و طا و لام و نون و انتهای
بنطیه در الف است فقط و انتها بارسال در باقی حروف است
جیم و را و سین و صاد و عین و فا و میم و نون و ها
و یا والله اعلم بالصواب خاتمه در بیان قلم گرفتن
و بردن و نهادن و راندن و گردش قلم هر کاتب را
واجب است دانستن کلیات این فن از بهر آنکه نتیجه قواعد
و ضوابط این علم که واقع شده کلیات اما گرفتن قلم باید که قلم را
به انگشت [illegible] چنانکه هر سه انگشت بر اطراف قلم بشرط آنکه از
هر طرف که قلم را بدو گردانند قصوری و ضعیف در خط بار نیاید
[illegible] اما باید که انگشت وسطی مقدار نخود [illegible] بالای سر قلم
محکم گیرد و راند که محکم قلم گرفتن شرط است اما راندن قلم گردانیدن

کرسی دانی که اورا قلم گردش میگویند به کار هر حرفی که آن را
نیز میگویند باید که اعتبار بر طرف قسم کنی و قطعه درست نیز
آید و هر حرفی که از زیر بالا جدا باید باید که قلم را بحرف گردانید
چنانچه جیم و دیگر قسم بر کار خفیف و این قلم را مدن را صعود
میگویند و باید در سر آن حرف نهی و چنانچه حروف بالا را اند
هم حروف فرو آید و این قلم را مدن را نزول میگویند و این
کار میشود که بعد از خط حرفی دیگر یا لام صعود کشی و اگر
الف مثل تمام قلم صعود کنی و در ان احتیاج نزول نیست
پس هر حرفی که از جانب چپ بطرف راست کشی اعتبار بر طرف
وحشی کنی و هر حرفی که از جانب راست بجانب چپ کشی اعتبار
بر طرف انسی کنی و هر حرفی که از بالا بزیر کشی اعتبار بطرف
راست کنی مثل لام الف و اگر از زیر بالا کشی مثل کاف مفتح
که در وسط کلمه واقع شود اعتبار بر طرف چپ کنی و هر حرفی که
مشقق مخ بود باید که اعتبار بر شطیه قلم کنی و هر حرفی که
ارسال کنی مثل جیم یا عین یا سین یا صاد یا فی یا قاف یا نون

یا یا ی هم اعتبار بر شطیه قلم کنی و بدان که آنکه حروف را شمارد کنی چنانکه
اعتبار بطرف وحشی کنی و هر حرفی که در وسط کلمه بنشاند و تشمیع
شود بشطیه قلم نویسد و آنچه بعد از بالا نقطه و تشمیر باید که تمام
قلم صعود نزول کنی اما باید که هر کاتب خود در حسن خط این قاعده نگاه
اگر حروف را از یکدیگر جدا کند مفردات آنرا نیکو در اصول صنعت
و به قاعده بنشاند و هر کلمه که در جهت لفظ مرکب هم ترکیب کند باید که
قاعده را رعایت کنی که ترکیب خط اما باید که ترکیب خط سه است
اعلی و وسط و بعضی گفته اند هر کاتبی که ترکیب و وسط را رعایت کند
اعلی و بعضی را دست می آید و ترکیب را تا چهار مرتبه جایز داشته اند
اما مناسب آنست که هر مقدار که کتابت کنی باید که حروف آن کلمه
از همدیگر باشند در کوچک و بزرگ یکسان باشند و این شکل است اما
صفحه خانه را رعایت کردن مستحسن است و در سطرها هم این مقدار
که درین مختصر گفته شد ضبط کردن و بعمل آوردن کافیست

واللّه اعلم بالصواب

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم و [illegible]

بدانکه این مختصریست در بیان اصول خطوط و چند نوع را
یاد کنیم که هیچ نوع در خطوط شش گونه باید نوشت و آنرا
بنقطه بیان خواهیم کرد [illegible] بدانکه الف در ثلث هشت
نقطه است و تا هشت نیز جایز است و الف محقق
هشت نقطه است و تا نه نیز جایز داشته اند و اما کاتبان گفته اند
که در ساختن الف میباید که سه حرکت مراعات نمایند
از بهر آنکه ایشان قسم کردند را حرکت شش خوانند پس حرکت
در قلم را فراغ واقع میشود در الف زیرا که چون الف را بقلم
کشیدن هیچ حرکت از الف جدا نمیتوان کرد اما در حالت کشیدن
این حرکات در قلم را فراغ ظاهر شود از بهر آنکه چون قلم را بقلم

بقلم

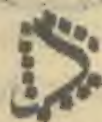
چهار رکن الف نیز میباید که قط قلم تمام بر کاغذ باشد و چهار رکن
الف تمام قلم میکشی بعد از آن قلم را در کشیدن محرف گردانیم
چنانکه نصف قلم بر کاغذ باشد و بر کاغذ که در الف میباشد
آنی است و باقی را بر تتبع از خطوط استادان اخذ میتوان
نمود [illegible] و حرکت با میباید که نقطه طول آن بیشتر بود در آن نوع
شش نقطه میباید و بجهت ضرورت مقام تا هفت هشت
نیز جایز داشته اند و اولی آنست که اگر از هشت نقطه تجاوز
کند او را شمره نکنند باین صورت

ب

[illegible] سر جیم پنج نقطه است یا [illegible] شش جایز است
و دایره جیم میباید که مشابه نصف [illegible] و قطر دایره
باید که از سر جیم زاید نباشد چنانکه اگر خطی بر او کشیده شود
موازی باشد و باید که زاید بر هفت نقطه نباشد و اتصال سر جیم
با دایره باید که زاید از شش نباشد
اما عکس جیم نیز شش باین صورت

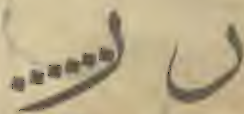


اما حا می‌باید که طرف مخرج او چهار نقطه باشد و تا پنج
نیز جایز شمرده‌اند و طرف زیرین باید که به نیم نقطه از بالا بلند
باشد و میانه میان او باید که به قدر پنج نقطه بیش نباشد و بیشتر
که اگر خط ازین زیاده کشند بشکل شین شبیه است در اصطلاح باسلوبی



اما سین را می‌باید که سه نقطه باشد و اگر مرسل باشد قدر او
پنج نقطه تا شش نقطه باشد و اگر مدور باشد چهار نقطه
طولانی بیش نباشد و اگر او را مقوس نویسند از اول
تا آخر باید که زیاده بر هفت نقطه نباشد بدین صورت

اما نون



اما نون در نسخ باید که نقطه طولانی باشد ظاهر النقطه و میانی
اول یک نقطه باشد و آخرین یک نقطه و نیم و نقطه اول دایره
که میان آن آید در ثلث چهار نقطه باشد و در محقق سه نقطه
حسب باید و در ثلث اگر خط از آخر دایره به دندانه سین
جدا شود باید که زیاده از شش نقطه نباشد و در محقق نشست
محسوب شود و دایره بر سه نوع است مدور و مرسل و مقوس
باین صورت



و دوایر را تا آنجا هر گاه که بغیر از باء ارسال
کنند بدین صورت است

اما صاد سر صاد باید که ابتدا از قلم بر پاشنه نشیند
بقدر چهار نقطه که ثلثان یعنی چهار دانگه قلم تا تغیر
وکت سر صاد بر زمین بشد و بعد از آن بتمامی قلم
دو نقطه و نیم بگیرد و بیاض او را بچشم آدمی و مغز
بادام مشابه گفته اند و قط اوّل دایره باید که برابر
آخر و کت دو نقطه و نیم باشد برین صورت

ص

اما طا

اما طا بیاض طا باید که طولانی تر از بیاض صاد باشد
والف او زیاده از شش نقطه نباشد و اعتماد بر جانب راست
داشته باشد و خط سر طا باید که در بالا رفتن
و زیر آمدن مساوی باشد و نیم نقطه مایل بر نشیب
باشد آخر طا و گذشتن او از سر طا بقدر دو نقطه
جایز است برین صورت

ط

اما عین عین مفرد را صادی گویند زیرا که بیاض
او شبیه به بیاض صاد است و مرکب است از سه ضلع
اول باید که بشکل هلالی باشد انحراف و ضعف
اطراف او و پهلوی او که ضلع دوم است باید که
بتمام قلم بمقدار سه نقطه کشیده شود و آخرین که او را

زنخ نیز گویند باید که یک نقطه از خیمه دوم را که
بر یک نقطه خیس بالا کرده و قط قلم نصفه
بدایره رود و اتصال سر عین را بدایره و حقیقت
دایره و قط و دور او مجملی در باب جیم گفته شد
و چون مطلب و کتب حروف مفرده است در
مرکب چیزی اظهار نرفت برین صورت

اما فا سر فا باید که نیم نقطه بپاشنه قلم بنا کنند
و دو نقطه دیگر بتمام قلم و پیش ذ او بچهار دانگه
قلم گردیده عقب او بتمام قلم نوشته شود مثلثی
مدور بیش و بیاض فا مثل دانه امرود بیش و گردن او را

نیم

آن بیش که بیاض سر او بشکل میم بیش و دنباله
بطریق راء توقیع نوشته شود برین صورت

و مدور آنست که شبیه است بسر قاف و واو باشد
و دنباله او را در ثلث و محقق بر حرف مرسل نویسند
و بعد از حرکت سر میم یک نقطه اگر سر راء
بر او متصل کنند بصورت راء مرسل بعد بیش
اما نون سر نون را در ثلث سه نقطه باید کشیدن
و تن او را شش نقطه مثل تن حا و سین
اما همچو دامن میم میباید که یک نقطه و نیم بسته آید
و نون تازی را سرش مانند میم توقیع متحرک
باید کرد و از بای او شکل کاف بسطح میباید
ظاهر [illegible] برین صورت

امّا واو سر او بدستور سر فا و شکل اوست اما
در ثلث مدور و در محقق مایشند این مرسل
باید انداخت برین صورت

اما ها را اول سه نقطه منحنی باید کشید و دو نقطه متحرکت
مایل بزیر که بقدر نیم نقطه با بینی آید و خط آخر را بطریق
اول بقدر سه نقطه بالا باید برد و سپاهی او بشکل مثلث
باید ساخت برین صورت

اما های دال فا را سه نقطه منحنی بشکل دال باید کشید که بقدر
یک نقطه کج شده باشد و خط آخر را بشکل ملاقی خط اول
ساخته متحرک باید جدا ساخت بدین هیئات

اما لام الف لام الف را خط اول بطریق الف

بعد از آن

بقدر الف دیگر بالا باید برد برین صورت



اما یا را حرف یا مرکب است از سه خط خط اول سه نقطه بصورت سر کاف
و خط ثانی هم سه نقطه که از وی صورت دایا معکوس ظاهر شود و خط
ثالث نیز بمقدار سه نقطه میباید که بشکل دالی دیگر یافت شود اما یک
نقطه و نیم بسته آمده باشد و قوت زشتی و مدور را محافظ رند و یای معکوس
سرش بطریق سر کافی باید نمود و بعد از حرکت یک نقطه و نیم اورا
بطریق یای مرسل باید کشید برین صورت

تمت

